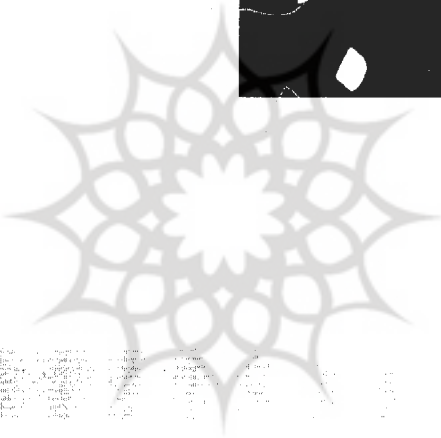


مصاحبه



شعبه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
این بخش:
پرتال جامع علوم انسانی
موانع و فرجام خصوصی سازی در ایران

گفتگو با دکتر جمشید اسدی استاد دانشگاه پاریس

موانع و فرجام خصوصی سازی در ایران



در این کشورها دولتی باقی مانده باشد، از یک طرف، رقابت آزاد را می پذیرد و از سوی دیگر بر مبنای حساسی سود و زیان اداره می شود.

دکتر جمشید اسدی، اقتصاددان ایرانی، در مقاله «خصوصی سازی در ایران: موانع و فرجام» در مجله «مطالعات اقتصادی» شماره ۵۵، زمستان ۱۳۸۰، به بررسی موانع خصوصی سازی در ایران پرداخته است.

دکتر جمشید اسدی نویسنده، پژوهشگر و استاد استراتژی اقتصاد دانشگاه پاریس بیش از سه دهه است که در پاریس به تدریس استراتژی های اقتصادی در شرکت های بازرگانی مشغول است. او ماه پیش در مقاله ای با عنوان «خصوصی سازی یعنی کارآفرینی آزاد» یاد آور شد: «خصوصی سازی الزاما به معنی بیرون راندن دولت از بخش اقتصاد نیست. خصوصی سازی اگر با آهنگ و کرداری درست باشد بیش از هر چیز برای هماهنگی با اصول اقتصاد بازار است که در آن کارآفرینان به طور آزاد با یکدیگر رقابت می کنند و از همین طریق بالاترین کیفیت را به کمترین هزینه به مشتریان عرضه می کنند. حالا اگر در چنین شرایطی شرکت دولتی بپذیرد که بدون انحصار و امتیاز و اطلاعاتی پنهانی با دیگر بنگاه ها رقابت کند و مسئول سود و زیان خویش باشد، این همان اقتصاد بنیاد باز است.»

به عنوان مثال بین سال های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ میلادی دولت ایتالیا با همکاری سندیکاهای کارگران و کارمندان این کشور، وضعیت کارمندان را به لحاظ حقوقی از ویژه دولتی به حقوق بخش خصوصی تغییر داد. این روند در فرانسه، بویژه از آغاز دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی، نیز دنبال شد.

دکتر جمشید اسدی در این مصاحبه به تجربه خصوصی سازی و نیز موانع ساختاری اقتصاد ایران برای گذار به اقتصاد «بازار بنیاد» را برشمرد و طرح تحول اقتصادی رییس جمهور را در کوتاه مدت باعث بالا رفتن اقبال محمود احمدی نژاد برای انتخاب مجدد ریاست جمهوری دانست که اما در آینده مشکلات جدی را در

دکتر اسدی معتقد است که روند جدید خصوصی سازی با گذار کشورهای سوسیالیستی به اقتصاد «بازار بنیاد» در دهه ۱۹۹۰ آغاز نشده است و این منشأ قدیمی تری دارد. او ریشه های آشکار خصوصی سازی در جهان را دوران حاکمیت مارگارت تاچر، نخست وزیر پیشین انگلستان دانست و گفت: تاجر در سال های ۱۹۸۰ میلادی، ابتکار خصوصی سازی را در دست گرفت و بسیاری از شرکت های دولتی را به بخش خصوصی بازگردانید. این روند نه واپس گشت و نه ایستاد، بلکه به بیشتر کشورهای اروپایی و تقریباً تمامی بخش های اقتصادی گسترش یافت. حالا اگر شرکتی هم

اقتصاد ایران ایجاد خواهد کرد.

تجربه خصوصی سازی در ایران به رقم اهتمام و خواست مسئولان بلند پایه نظام با فراز و نشیب های دشواری مواجه شده است، به نظر شما تجربه خصوصی سازی و مشاهدات شما نشان می دهد که این اراده باطناً هم وجود دارد یا تنها یک درخواست ظاهری است؟

من نمی توانم در مورد خواست و اراده باطنی بلند پایگان نظام با اطمینان ابزار نظر کنم. چه کسی می تواند؟ اما به گمانم فکر و خواست بسیاری از دست اندرکاران، همسو و همخوان با اقتصاد بازار بنیاد و سنگ بنای آن مالکیت و ابتکار خصوصی نیست.

چه دلایلی دال بر عدم همسویی دیده می شود؟

دست کم به دو دلیل این عدم همسویی وجود دارد. نخستین دلیل ناشی از کنه خصوصی سازی است که به معنی بازگردانیدن قدرت اقتصادی به جامعه مدنی است. اما در نظام کشور ما قرار بر آن نیست که قدرت دولت به جامعه مدنی داده شود. اگر هم در شرایطی به طور نسبی این کار صورت گیرد، به صورت گزینشی و به شیوه انتخاب استصوابی است. بحث بد و خوب این شیوه به کنار. به هر حال از چنین دیدگاهی همچنان که هرکس نمی تواند نامزد نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری شود، هرکس هم نمی تواند نامزد احداث لوله صلح عسلویه شود. در جان و روان بسیاری از اصول گرایان و حتی اصلاح طلبان، بنا بر آن نیست که مردم به طور مستقل و مسئول عهده دار سیاست و اقتصاد باشند. باور ایشان این است که باید دولت خدمتگزار و نیک کرداری بر سرکار آید که واقعاً و حقیقتاً در فکر و خدمت مردم باشد.

خوب اگر قرار است سررشته کارها در دست مسئولین دولتی، گیرم خدمتگزار و نیک کرداری باشد چه نیازی به خصوصی سازی و سپردن اقتصاد به دست مدیران و کارآفرینان بخش خصوصی است؟

درست به همین دلیل است که چند شرکتی که در دوران ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد، به اصطلاح خصوصی سازی شدند، در حقیقت شکل دولتی بودن خود را تغییر دادند. اشاره من مغرضانه نیست که اینها حتی بسیاری از بلند پایگان نظام هم به این مورد اشاره کردند. اما گفتیم که به گمان من به دو دلیل دست اندرکاران در پی خصوصی سازی نیستند. شرح دلیل اول که رفت، حالا دلیل دوم. به یک اعتبار یعنی بازگردانیدن شرکت های دولتی به ابتکار و مدیریت بخش خصوصی. حالا فرض کنید که خصوصی کردن شرکت های دولتی بزرگ دولتی در کشور ما، اشکال قانونی و اداری دارد و به این راحتی ها انجام نمی شود. بسیار خوب، بیایید حتی بپذیریم که برای مدتی شرکت های دولتی، دولتی باقی بمانند و اما حتی در چنین حالتی، اگر واقعاً در پی ابتکار مدیران و کارآفرینان هستیم، دیگر بخش های اقتصادی را که می توانیم برای فعالیت بخش خصوصی آزاد کنیم و مبنای کار را بر اساس بازار

بگذاریم. چرا این کار انجام نمی شود؟ در سه سال گذشته بنا بر گزارش بانک های (Business 2009 Doing)، فضای کسب و کار در کشور، هر سال بدتر از سال پیش شده است. اگر قرار است اقتصاد بازار بنیاد و رقابتی و آزاد شود، تا زمان مناسب خصوصی کردن شرکت های دولتی برسد، خوب پس چرا جلوی اقتصاد بازاری و کارآفرینی کشورمان گرفته می شود؟ دلیل این همه انحصارات چیست؟ برای این که بازرگانی بتواند به قیمت بهتر کالایی را از بندرهای نامریی که آقای قالیباف شهردار کنونی تهران تا مدت ها مسئول مبارزه با آن بودند، وارد یا صادر کند، باید چه مراحل و هزینه های غیر بازاری را متحمل شود؟ خلاصه این که به دلایلی که شرحش رفت، در مورد اراده و آهنگ بلند پایگان نظام برای راه انداختن اقتصاد بازار و خصوصی کردن و بازگرداندن قدرت اقتصادی به مردم بسیار بدبینم.

هیچ کشوری در دنیا چنین تجربه ای را از سر گذرانده است؟ پاره ای می گویند این خصوصی سازی ریشه در تجربه اروپای شرقی بعد از فروپاشی کمونیسم دارد. به نظر شما ما در حال پیاده کردن چه مدلی از خصوصی سازی هستیم. چه نوع تجربه ای از این عملیات - خصوصی سازی - در جهان وجود دارد؟

چه کسی گفته است که روند خصوصی سازی با گذار کشورهای سوسیالیست در سال های ۱۹۹۰ میلادی آغاز شده است؟ زندگی اجتماعی انسان با مالکیت خصوصی و داد و ستد آغاز شد. به لحاظ تاریخی، بازار متقدم بر اقتصاد دولتی است. این مهم از یادها رفته است، آن چنان که گویا خصوصی سازی یک «خلق» قرن بیستمی است. گذشته از آن، روند خصوصی سازی در قرن بیستم میلادی هم با گذار کشورهای سوسیالیستی آغاز نشد. این خانم مارگارت تاچر، نخست وزیر پیشین انگلستان بود که در سال های ۱۹۸۰ میلادی، ابتکار خصوصی سازی را در دست گرفت و بسیاری از شرکت های دولتی را به بخش خصوصی بازگردانید. این روند نه واپس گشت و نه ایستاد و بلکه به بیشتر کشورهای اروپایی و تقریباً تمامی بخش های اقتصادی گسترش یافت. حالا اگر شرکتی هم در این کشورها دولتی باقی مانده باشد، از یک طرف، همان گونه که شرحش رفت، رقابت آزاد را می پذیرد و از سوی دیگر بر مبنای حسابرسی سود و زیان اداره می شود.

به عنوان مثال بین سال های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ میلادی، دولت ایتالیا با همکاری سندیکاهای کارگران و کارمندان این کشور، وضعیت کارمندان را به لحاظ حقوقی از ویژه دولتی به حقوق بخش خصوصی تغییر داد. این روند در فرانسه، به ویژه از آغاز دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی، نیز دنبال شد.

یکی از مباحثی که در یکی از متون شما هم مشاهده شد این است که یک کشور می تواند اقتصاد بازار - بنیاد داشته باشد بدون آنکه ساختار اقتصادی دولتی را بر هم بزند. به نظر شما چگونه دولت می تواند هم در اقتصاد حضور داشته باشد و هم اقتصاد کشور بازار - بنیاد باشد؟

البته هر قدر دولت در اقتصاد کمتر دخالت تولیدی و بازرگانی کند و به بستر سازی حقوقی و زیر بنایی بسنده کند، بهتر است. اما در عین حال در یک اقتصاد بازار بنیاد می توان تصور کرد که شرکت های دولتی هم حضور داشته باشند. اما این شرکت ها باید رقابت ازاد و حساب سود و زیان را بپذیرند نه این که مدیرانشان هر چه می خواهند بکنند و وقتی ضرور و زیان بالا آوردند، از بودجه دولتی کمک بگیرند. این دیگر رقابت ازاد و اقتصاد بازار - بنیاد نیست.

فهم بنده از خصوصی سازی در دولت نهم کمی از پیشرفت های آن عاجز است. آیا ما با این فرایند پس از یک دوره ده ساله یک اقتصاد بخش خصوصی قدرتمند خواهیم داشت؟

من نمی فهمم منظورتان از خصوصی سازی در دوره زمامداری دولت نهم چیست؟ من در این مدت متوجه عملیات خصوصی سازی نشدم. شرکت هایی که به بازار سهام عرضه شدند، به نسبت های مختلف توسط بنگاه ها و اداره های دولتی دیگر خریداری شدند و در حال حاضر مدیریت در دست بخش دولتی باقی ماند.

شما سهام عدالت را در این بین چگونه تفسیر می کنید؟ تاکنون در داخل کشور اقتصاددانان و کارشناسان از تحلیل آن عاجز ماندند؟ این واگذاری را چگونه می توان با سهام عدالت مرتبط دانست؟

سهام عدالت هم سهام نیست و در حقیقت نوعی یارانه است. سهام عدالت را تا ده سال نمی توان فروخت، مدیریت آن هم با تعاونی های برگمارده دولتی است، مدیریت شرکت های صاحب سهام عدالت هم با دولت است. خود شما پیدا کنید خصوصی شدن را!

پاره ای از مخالفان مباحث نظری دولت نهم معتقدند که عملکرد کلی دولت در ساختار اقتصادی در تضاد با فرایند خصوصی سازی است آنان معتقدند که کاهش سود بانکی در بانک های دولتی و خصوصی، رشد نقدینگی، تورم ۲۷ درصدی و تزیق بی حد و حساب در آمد های نفتی در جامعه عملاً نافی فعالیت توانمندان بخش خصوصی است. آیا به نظر شما این ها در یک بسته سیاسی با هم جمع نمی شوند؟

سهام عدالت سهام نیست و در حقیقت نوعی یارانه است. سهام عدالت را تا ده سال نمی توان فروخت. مدیریت شرکت های صاحب سهام عدالت هم با دولت است.

این هم یک مثال روشنگر دیگر است. اگر بنا بر تشویق اقتصاد بازار بنیاد و کار آفرینی بخش خصوصی است، مثلاً در بخش بانکی، اولاً چرا باید بانک های دولتی با انحصاری جور و اجور عرصه را بر بانک های بخش خصوصی تنگ کنند. دو دیگر آن که، چرا دولت باید نرخ بهره را برای بخش خصوصی تحمیل کند. در این حالت چطور می توان انتظار داشت که بخش خصوصی سرمایه گذاری کند و به کار آفرینی دست زند؟ اگر بهره بانکی بخش خصوصی بالا باشد و مشتری نداشته باشد، بانک خصوصی زیان می برد و ورشکسته می شود و جای خود را به رقیبی بهتر و کارآمدتر از خود می دهد. این باعث شکوفایی اقتصاد می شوند و تازه زیان بانک ورشکسته هم از جیب ملت و بودجه دولت نمی رود. در این شرایط دولت چه اصراری به دخالت دارد؟ جز این است که در پی فرادستی خود و ارشاد و هدایت جامعه مدنی است؟

پاره ای از کارشناسان، طرح تحول اقتصادی را یک طرح سنجیده انتخاباتی می دانند و پاره ای معتقدند چنانچه این طرح کارکرد انتخاباتی هم داشته باشد، وضعیت معیشتی مردم ایران چنان با دشواری و سختی سپری می شود که بسیار بعید است که این طرح بتواند اقبالی برای رییس جمهور داشته باشد.

در این طرح تحول اقتصادی دولت نهم شرایط مادی مردم را به مراتب دشوارتر از پیش خواهد کرد، جای هیچ شکی نیست. با وجود این چنین طرحی می تواند اقبالی برای آقای رییس جمهوری احمدی نژاد داشته باشد. چرا؟ اول این که اقبال به این یا آن نامزد نسبی و مقایسه ای است. وقتی اقبال به آقای احمدی نژاد کم خواهد شد که اقبال به رقیبی دیگر بیشتر شود. اما حالا اقبال کدام نامزد بالاست؟ دیگر نامزد اصولگرا، آقای قالیباف که کمابیش همین حرف های آقای احمدی نژاد را می زند. تفاوت این دو، از ظاهر آراسته تر و چهره خندان تر آقای قالیباف گذشته، در کجاست؟ تفاوتی هم اگر به سود آقای قالیباف در بین باشد، چشمگیر نیست.

اصلاح طلبان هم که فعلاً نامزد مشخصی ندارند. نامزد مشخصی که ندارند هیچ، طرح روشنی هم ندارند. انتقاد از کمبودها و سوء مدیریت دولت نهم و گله از جفای برخی دیگر از نهاد های نظام به جای خود، اما این ها که طرح انتخاباتی برای اداره کشور نمی شود. از همین روست که فکر می کنم در شرایط امروز، یعنی در پائیز ۱۳۸۷، اقبال هیچ نامزد ریاست جمهوری دیگر در کشور، به طور روشن و چشمگیر بیشتر از رییس جمهور کنونی نیست.

Yosefi1968@yahoo.com

مجید یوسفی

منبع: دنیای اقتصاد